

## رسول پویان

### آوای خموشی

ز آوای خموشی شور و حالی بر نمی خیزد  
ز فریاد سکوتم قال مقالی بر نمی خیزد  
مگر از درس و تعلیم مدارس درخموشتان  
دیگر بحث وجدال و قیل و قال بر نمی خیزد  
جهنم وحشتی افکنده در دشت و دمن یارب  
که درشام و سحر بوی شمالی بر نمی خیزد  
چرا یارب ز فرهنگ و تمدن در دل میهن  
به یاد فرّ اجدادی جلالی بر نمی خیزد  
کجا شد شور مولانا کجا شد هیبت رستم  
ز تالار سماع سنگ سنگ تالی بر نمی خیزد  
نیاید نغمه بال هما از قلعه پامیر  
ز کوهستان پلنگ خال خالی بر نمی خیزد  
ز بس در سینه چرخاب میهن لوش میجو شد  
تو گویی از دل دریا زلالی بر نمی خیزد  
مگر ارگ وطن خنثی سترون بوده از اول  
که یک آزاد مرد با کمالی بر نمی خیزد  
شبستان وطن از شمع افکاری نشد روشن  
شراری شعله بی از پروبالی بر نمی خیزد  
تو گویی بخت ما خسیبده در انبنجه تقدیر  
امید طالعی از قرعه فالی بر نمی خیزد  
نگیرد جای در گوش کران اندرز اجدادی  
ز امثال و حکم گویی مثالی بر نمی خیزد  
ز بس آلوده باشد پشت پشت دولت کابل  
مهین فرزندی از تخم حلالی بر نمی خیزد  
ز افراط و تعصب اعتدال دین شد بر باد

دیگر از مکه آواز بلالی بر نمی خیزد  
بود ارث خراسان حکمت سینا و فارابی  
ز آیین عرب بحث و جدالی بر نمی خیزد  
به چنگ طالب و داعش نیفتد خطه شیران  
اگرچه از خراسان پور زالی بر نمی خیزد

2016/6/23